

نگاهی به قصه،

اهداف و ویژگیهای آن در قرآن



دکتر مجید معارف

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

مقدمه

قرآن کریم به عنوان کلام الهی و کتابی که هدایت و راهنمایی انسانها را بر عهده دارد، مشتمل بر ظرائف و دقایق فراوانی است که بسیاری از آنها تاکنون نامشخص مانده یا به اندازه کافی پیرامون آن غور و بررسی به عمل نیامده است، چنانکه در کلام علی (ع) در وصف قرآن آمده است: «ان القرآن ظاهره انبى و باطنه عمیق لافنی عجابه و لاتبلی غرابه»^۱ یعنی: ظاهر قرآن جلوه زیبایی دارد و باطنش ژرف و عمیق است شگفتیهایش گرد فنا به خود نیند و غرایب آن هرگز کهنه نشود.

از طرف دیگر قرآن مجید در دعوت انسانها به سوی خداپرستی و رساندن آنان به خیر و فلاح انسانی از روشها و اسلوبهای متنوعی استفاده می‌کند که این روشها بر روی هم جذابیت خاصی برای مخاطبان قرآن داشته است. از جمله این روشها باید از طرح بیانی قصه و داستان یاد کنیم که در قرآن جایگاه ویژه‌ای دارد.

از علاقه و پیوند تاریخی انسان با قصه و داستان که بگذریم به گفته یکی از نویسندگان

معاصر: «داستان‌نویسی، امروز، به عنوان هنری بزرگ مطرح است و تأثیر اجتماعی شگرفی دارد. در دنیای ناآرام و پرغوغای مانه تنها بازار قصه‌پردازی از رونق نیفتاده، بلکه از این جهت که بشر به آرامش روحی بیشتری نیاز دارد، این روند شتاب بیشتری به خود گرفته است. آمار منتشر شده در کشورهای صنعتی جهان نشان می‌دهد که صنعت توانسته است ذوق قصه‌خوانی و داستان‌شنوی را از بین ببرد چرا که این مقولات با روح و فطرت بشر ارتباط دارد. آدمی از همان کودکی شیفته شنیدن قصه و خواندن داستان است. این شیفتگی به سبب علاقه‌ای است که انسان نسبت به سرنوشت قهرمانان و شخصیت‌های داستانشما دارد، زیرا او می‌خواهد ببیند آیا او نیز از خصلت‌های این شخصیت‌ها برخوردار است یا خیر، از طرف دیگر زبان داستان زبانی است که نویسنده نیز ساده‌تر و روشن‌تر می‌تواند مقصود خود را بیان کند و به همین جهت قسمت مهمی از ادبیات جهان و بخش بزرگی از آثار نویسندگان را داستان تشکیل می‌دهد.»^۲

با توجه به نکات یاد شده در این مقاله تلاش بر آن است تا نگاهی به اجمال به قصه و جایگاه آن در قرآن صورت گرفته، از مهمترین اهداف و مقاصد داستانه‌های قرآنی سخن به میان آید. طبعاً مباحث ذیل می‌توانند چهارچوب نگرشی وسیع‌تر و تحقیقی جامع‌تر را فراهم سازند تا به وسیله کارشناسان مسائل قرآنی و دست‌اندرکاران امور هنری دنبال گردد.

۱. معنای لغوی و اصطلاحی قصه در قرآن - کامتور علوم اسلامی

قبل از بیان معنی قصه متذکر می‌شویم که این کلمه با وزن «قصه» و یا جمع آن یعنی «قَصَص» در قرآن وارد نشده است، بلکه آنچه در قرآن کریم وجود دارد عبارت از واژه «قَصَصُ» و برخی از مشتقات آن همانند: «قَصَصْنَا»، «أَقْصَصُ»، «نَقُصُّ» و... می‌باشد که ۲۶ مرتبه در سوره‌های مختلف وارد شده است. اما از بررسی کلمه «قَصَص» در قرآن متوجه می‌شویم که این کلمه از نظر ادبی صفت مشبّه است که گاهی در معنای اسم مفعول^۳ (یعنی مقصود یا حدیث سرائیده شده) و گاهی در معنای مصدر^۴ (یعنی تعقیب و دنبال کردن) به کار رفته است.

اما در مورد معنای قَصَص، راغب اصفهانی ذیل این واژه نوشته است: «الْقَصَصُ تَتَّبِعُ الْاَثَرَ» یعنی قَص و قَصَص عبارت است از پی‌جویی و تَتَّبِعُ اثر و ردپا. راغب در این مورد به این آیه قرآنی استشهاد می‌کند که: «وَقَالَتْ لِاخْتِهَ قَصِيه» یعنی مادر موسی به خواهرش گفت او (صندوقچه حامل موسی) را تعقیب و ردیابی کن. ضمناً واژه «قصاص» نیز از همین ریشه و

به معنای پی‌جویی دم و خونخواهی است.^۵ علامه طباطبایی نیز در تفسیر المیزان متذکر شده است که «قَصَصُ» به معنای دنبال‌جای یا را گرفتن و رفتن است.^۶

با توجه به موارد فوق می‌توان گفت: اصل ماده قَصَصٌ به معنای ردیابی، پی‌گیری و تعقیب است و اگر «قَصَصُ» در معنای داستان به کار رفته به آن علت است که داستان یا سرگذشت، عبارت از دقایقی است که اجرای آن یکی به دنبال دیگری ظاهر شده و توالی قسمتهای آن بر روی هم یک واحد داستانی را تشکیل می‌دهد. نکته دیگر در معنای قصه در قرآن آنکه واژه «قَصَصٌ» یا «قَصَصِ» هنگامی که ساختمان فعلی پیدا کند به معنای نقل و روایت است چنانکه در سوره یوسف آمده است: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقِصَصِ»^۷ یعنی ما بهترین سرگذشت را بر تو قصه می‌کنیم (می‌خوانیم). به این ترتیب باید گفت که واژه قَصَصٌ و مشتقات آن در قرآن به یکی از معانی زیر آمده است:

الف - سرگذشت یا حادثه‌ای از حوادث انسانی خصوصاً پیشینیان

ب - نقل و روایت کردن ماجراهای انسانها به ویژه گذشتگان

و هر دوی این معانی در آیه‌ای از قرآن جمع شده است آنجا که می‌فرماید: «فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^۸ یعنی: «ای رسول ما سرگذشت‌ها را برای آنان بخوان و نقل کن باشد که اندیشه کنند».

ناگفته نماند که چنانکه یکی از محققان نیز تذکر داده است: «قَصَصٌ بر وزن عَشَسٌ معمولاً با قَصَصِ (جمع قصه) از سوی مفسران یکی گرفته شده است در صورتی که باید گفت کلمه قَصَصِ همواره به صورت مفرد به کار رفته و اصلاً صورت جمع ندارد و به معنای سرگذشت و روایت می‌باشد»^۹ اما با توجه به کاربرد این واژه در آیات قرآنی و بنا به آنچه راغب اصفهانی در معنای قصص گفته است که «الْقَصَصُ الْاِخْبَارُ الْمَتَّبِعَةُ»^{۱۰} ادراک می‌کنیم که واژه قَصَصٌ گرچه از نظر ظاهر مفرد باشد اما در قرآن و ادبیات عرب به عنوان اسم جمع به کار رفته و بر شمار متعددی از حوادث یا سرگذشت‌ها اطلاق شده است.

۲. موقعیت قصه در قرآن

قصه و داستان در قرآن از موقعیت ویژه‌ای برخوردار است و تعداد زیادی از آیات قرآن را آیات مربوط به سرگذشت پیشینیان تشکیل می‌دهد به طوری که در کمتر سوره‌ای از سوره‌های قرآن - خصوصاً سوره‌های بلند است که یک یا چند سرگذشت و یا لاقلاً مقاطعی از زندگی اقوام گذشته به چشم نخورد.

در خلال داستانهای قرآنی متجاوز از صد اسم خاص به چشم می‌خورد که از این رقم بیشترین تعداد از آن پیامبرانی است که قرآن در مورد آنان ماجرای - به اجمال و یا تفصیل - بیان کرده است، ضمن آنکه سرگذشت برخی از این پیامبران به دفعات مختلف - اما با تفاوتی - تکرار شده است. بخشی از نامهای ویژه مربوط به اسامی اقوام و قبایل گذشته و یا گروههای خاصی است که قبل از اسلام و یا معاصر با اسلام زندگی می‌کرده‌اند، از آن جمله می‌توان قوم عاد، قوم ثمود، اصحاب کهف، اصحاب فیل و... را نام برد و برخی نیز در مورد چهره‌های صالح و غیر صالحی است که قرآن مجید در مورد زندگانی و شخصیت آنان مطالبی در اختیار مخاطبان خود قرار داده است، ضمن آنکه در مورد برخی از اقوام یا اشخاص مطالب و اطلاعاتی در قرآن آمده است، بدون آنکه نام آنها در کتاب الهی درج شده باشد همانند: نمرود (پادشاه معاصر حضرت ابراهیم (ع))، آسیه (همسر فرعون)، هابیل و قابل (پسران آدم)، زلیخا (همسر عزیز مصر)، بلقیس (ملکه سبا) و...

اما چرا قرآن جهت طرح حقایق خود بیشتر از زبان و قالب داستان استفاده کرده است؟ پاسخ این مطلب در درجه نخست به هدف نزول قرآن بازمی‌گردد، می‌دانیم که قرآن کتابی است که برای هدایت انسان نازل شده و همه طبقات را صرف‌نظر از ویژگیهای فردی، اجتماعی، فرهنگی و... مورد خطاب قرار می‌دهد. حال با توجه به آنکه قرآن برای هدایت نازل شده برای سخن گفتن با مردم و مخاطب ساختن آنان ناچار باید زبانی انتخاب کند که برای همگان قابل فهم باشد. از جمله در بحثهای اعتقادی به ویژه خداشناسی تکیه قرآن معمولاً بر برهان نظم و فطرت است؛ زیرا این دو برهان برای هر کسی مشهود و قابل استفاده است، به همین ترتیب در مسائل اجتماعی و آموزشهای اخلاقی تکیه قرآن معمولاً بر طرح مثلها و قصه‌هاست که به وفور در خلال آیات قرآنی مشاهده می‌شود.

شک نیست داستان یک قالب مناسب برای طرح مسائلی است که بیان مستقیم آنها احتمالاً نمی‌تواند از تأثیر لازم برخوردار باشد. داستان چه به صورت نظم، چه در شکل نمایشنامه و چه به صورت فیلم اثری در خواننده یا شنونده می‌گذارد که بیان مستقیم و به ویژه استدلالهای عقلی نمی‌گذارد زیرا انسان قبل از آنکه عقلی باشد موجودی حسی است و مسائل زندگی هرچه از میدان حس دور شوند و جنبه تجرد به خود گیرند ثقیل تر و دیر هضم تر می‌شوند.^{۱۱} می‌توان گفت جدا از بعد اعتقادی، یکی از دلایل توجه و علاقه مردم به قرآن در طول تاریخ وجود همین قصص و سرگذشتهایی است که در قرآن وارد شده و چنانکه خواهیم گفت مشحون از آموزشها و عبرتها می‌باشد. با مطالعه این داستانهاست که

هرکس می‌تواند نقش و موقعیت خود را تشخیص داده و خط و جهت‌گیری خود را تعیین نماید. از آنجا که قرآن کتاب انسان‌سازی است، وجود سرگذشت‌های متنوع بهترین ابزاری است که چنین هدفی را محقق می‌سازد.

۳. اهداف قصه در قرآن

قرآن کریم در طرح قصه‌های خود اهداف متعددی ذکر کرده است که مهمترین آنها عبارتند از:

الف) عبرت و هدایت

مهمترین هدف از بیان قصص و داستان‌های گذشتگان همانا عبرت و درس‌گیری برای آیندگان ذکر شده، «عبرت» در لغت به معنای گذشتن است و «عابر» کسی است که از راه می‌گذرد اما در اصطلاح واژه‌های اعتبار و عبرت اختصاص به حالتی یافته که در آن گذری از امور مشهود به وجود نامشهود صورت می‌پذیرد. در این خصوص قرآن مجید می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ»^{۱۲} یعنی: به تحقیق که در سرگذشت‌های ایشان (پیامبران) عبرت و درسی است. روش عبرت‌آموزی در واقع روش آیه‌ای است، پدیده‌ها را نشانه دیدن و از سطح گذشتن و به اعماق دست یازدیدن؛ قرآن در بیشتر موارد پس از ذکر سرگذشت و ماجرای از پیشینیان ذهن انسان را متوجه عبرت و هدایتی می‌کند که از تأمل در آن سرگذشت به دست می‌آید. به عنوان نمونه در سوره شعراء سرگذشت بیش از ده قوم از اقوام و ملل گذشته ذکر شده و در پایان سرنوشت هر کدام آمده است: «ان فی ذلک لآیه و ما کان اکثرهم مؤمنین» یعنی: در این سرگذشت آیه و عبرتی وجود دارد با آنکه اکثر آنان در شمار مؤمنان نبودند. باید گفت که پیرو این هدف قرآنی، در نقل سرگذشت و حوادث پیشینیان، همه‌جا تأکید بر روی اثر و نتیجه قصه است و نه فقط نقلی حوادث یا تشریح بدون فایده جریانات و وقایع گذشته؛ در نتیجه تاریخ و حوادث آن به عنوان عنصری سازنده و آموزنده مطرح می‌شوند چنانکه علی (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید: «وبقی قصص اخبارهم فیکم عبراً للمعتبرین»^{۱۳} یعنی: قصه و سرگذشت‌های پیشینیان در میان شما باقی ماند تا عبرتی برای پندگیران باشد.

منتهی همانگونه که از انتهای کلام علی (ع) نیز روشن است عبرت‌گیری از حوادث مستلزم داشتن چشمی بینا، عقلی ناب و دلی بیدار و ترسان است تا انسان بدون آنکه

تجربه‌های گذشتگان را تکرار کند، از سرگذشتهای آنان در جهت رشد و کمال خود بهره‌برداری نماید. از این رو در پایان ماجرای موسی و فرعون آمده است: «ان فی ذلک لعبرة لمن یحشی»^{۱۴} یعنی: در سرگذشت (دردناک فرعون) عبرتی است برای آنان که از خدا می‌ترسند.

ب) حصول ارزیابی و تفکر

دیگر از هدفهای قصه در قرآن حصول و تقویت قوه تفکر است به این صورت که در مطالعه قصص و سرگذشتهای انسان می‌تواند به ارزیابی عملکرد گذشتگان بپردازد آنگاه خود را به جای یکی از آنان قرار دهد و سرنوشت محتوم خود را پیش‌بینی کند چرا که سیر حوادث و تحولات در جوامع انسانی، معمولاً روند واحدی دارد و توجه به چنین سیری طبعاً انسان را از تکرار بسیاری از تجربه‌ها مستغنی می‌سازد. در این جهت قرآن کریم پس از ذکر جریان بلعم باعور خطاب به رسول خدا(ص) می‌فرماید: «فأقصص القصص لعلهم یتفکرون»^{۱۵} یعنی: ای رسول ما سرگذشتهای را برای مردم بازگو، باشد به تفکر و ارزیابی بپردازند. علی(ع) در وصایایی که خطاب به فرزند برومندش امام حسن(ع) دارد می‌فرماید: «فرزندم، من هرچند عمر پیشینیان را نداشته‌ام، ولی در اعمال آنها نظر افکندم و در اخبارشان اندیشه نمودم و در آثارشان به سیر و سیاحت پرداختم، آن چنان که گویی همچون یکی از آنها شدم بلکه گویی من به خاطر آنچه از تجربیات تاریخ آنان دریافته‌ام با اولین و آخرین آنها عمر کرده‌ام.»^{۱۶}

ج) تثبیت رسول خدا(ص) و مؤمنان

قرآن کریم کتابی است که به صورت تدریجی و در طی ۲۳ سال بر رسول خدا(ص) نازل شده و هدف از این نزول تقویت روحی پیامبر اکرم(ص) و حمایت مستمر الهی از او بوده است، شرح این حمایت از این قرار است که با نزول تدریجی وحی، رسول خدا(ص) احساس تنهایی و غربت نکرده، در هر حادثه و پیشامدی خود را با حمایت الهی - از طریق نزول آیاتی از قرآن - موید ببیند. نکته قابل توجه آنکه در خلال سوره‌هایی که نازل می‌گشت - خصوصاً سوره‌های نازل شده در مکه - خدای تعالی سرگذشتهایی از پیامبران گذشته را برای رسول خدا(ص) گزارش می‌کرد و فراز و نشیبهای، مبارزات آنان را بازگو می‌نمود تا پیامبر اکرم(ص) با اطمینان از حمایت الهی به مقاومت پرداخته و در مواجهه با کفار و

مشرکان مقاومت و استقامت خود را از دست ندهد، این مطلب خود یکی از اهداف قصه در قرآن به شمار می‌رود که در سوره هود بدان اشارت رفته است آنجا که می‌فرماید:

«وَكَلَّا نَقْصُصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا ثَبَّتْ بِهِ فُؤَادَكَ»^{۱۷} یعنی: و ما از خبرهای رسولان آن قصه‌ای که دلت را با آن سکون و آرامش دهیم، بر تو می‌خوانیم.

د) بیان اعجاز غیبی قرآن

یکی از ابعاد اعجاز قرآن، اشتغال آن بر اخبار غیبی است، این اخبار در قرآن کریم خود اقسام متعددی دارد که دو نوع آن عبارتند از:

۱. بیان اخباری از اقوام و ملل قبل از اسلام؛
۲. بیان اخبار و حوادثی از آیندگان

از هر کدام از انواع یاد شده نمونه‌های فراوانی در قرآن وارد شده است. قرآن که ذکر این وقایع را برای پرده‌برداری از غیب و وجهی بر اعجاز این کتاب می‌داند به عنوان مثال در سوره هود و پس از نقل ماجرای حضرت نوح می‌فرماید: «این از خبرهای غیبی است که آن را بر تو وحی می‌کنیم. این خبرها را نه تو و نه قوم تو قبلاً نمی‌دانستید پس شکیبایی پیشه کن که پایان کار از آن پرهیزکاران است.»^{۱۸}

و در سوره یوسف اشاره می‌کند: «ما بهترین سرگذشت را برای تو بازگو می‌کنیم به این

جهت که قرآن را بر تو وحی می‌کنیم با آنکه قبل از آن تو از جمله بیخبران بودی»^{۱۹}

اضافه می‌شود که در خلال داستانهای قرآنی گهگاه گفتگوها و موضعگیری‌هایی از قهرمانان قصه‌ها بیان شده که بدون شک هیچ شاهد یا مورخی در هنگام وقوع آن وجود نداشته و یا به ثبت و ضبط آن قدم برنداشته، این مسائل ضمناً ریشه‌ای هم در کتب آسمانی قبل از قرآن نداشته تا احتمال اقتباس قرآن از آن مدارک به ذهن آدمی خطور نماید^{۲۰} بلکه واقعیت آن است که قرآن برای نخستین بار از وجود این وقایع سخن گفته و از مجرای وحی آنها را برای مردم بازگو کرده است که این خود چنانکه گفتیم وجهی بر اعجاز کتاب خدا به شمار می‌رود.

ه) آشنایی با سنتهای حاکم بر تاریخ

یکی از مهمترین اهداف داستانهای قرآنی آشنایی با سنتهای حاکم بر تاریخ و بهره‌گیری از این سنن در نظام زندگانی است به عنوان مثال با مطالعه ماجراهای پیامبران الهی در قرآن و

مقایسه سرگذشت‌های آنان با یکدیگر می‌توان دریافت که:

۱. ماهیت دعوت پیامبران و شعار آنان در طول دعوت خود امر واحدی بوده است.
۲. روش کار آنان در مقابل مخالفان روشی واحد و مشابه بوده است.
۳. از نظر درگیری با نظام حاکم بر جامعه سیره‌ای مشترک داشته و همه آنان نوعی مقاومت را پشت سر گذاشته‌اند.
۴. برخورد دشمنان و مخالفان آنان نیز برخوردی واحد و مشترک بوده است.

اضافه می‌شود که در خصوص موارد یاد شده قرائن متعددی در قرآن وجود دارد که در این مقال نیازی به ذکر آنها نیست اما به عنوان نتیجه‌گیری از این هدف می‌توان گفت: در صورتی که انسان با استفاده از داستانهای قرآنی ذهنیت مناسبی از این هدف به دست آورد، آنگاه پیش‌بینی در مورد برخی از حوادث اجتماعی از جمله انقلابهایی که در جامعه رخ می‌دهد و نیز درک نقش و موضوع خود در آن انقلاب، امر مشکلی نخواهد بود زیرا قوانین و سننی که در دوره‌های تاریخی جریان داشته و حوادث را به پیش می‌برد قوانین و سنن ثابتی است که در آن تغییر و تحوّل مقصد نیست و قرآن مجید در توصیف آن می‌فرماید: «لن تجد لسنة الله تبديلاً»^{۲۱} یا «لن تجد لسنة الله تحويلاً»

مطلب قابل ذکر آنکه در پاره‌ای از موارد قرآن پاره‌ای از این سنتها را به صورت مستقیم معرفی کرده است، لکن مطالعه قیصص و سرگذشت‌های قرآنی می‌تواند ما را نسبت به حتمیت وقوع این سنن کاملاً مطمئن سازد. در اینجا جهت آشنایی خوانندگان محترم با سنتهای لایتغیر از نظر قرآن به نقل پاره‌ای از این سنن می‌پردازیم:

اینکه عاقبت کار با متقیان و پاکان بوده و زمین در نهایت به وراثت صالحان می‌رسد یکی از سنن لایتغیر الهی است.^{۲۲}

اینکه تا مردمی با تلاش و ابتکار خود، در اوضاع و احوال خود تغییری ندهند خداوند اوضاع عمومی آنها را عوض نمی‌کند، سنت لایتغیر الهی است.^{۲۳}

اینکه جهان عرصه تنازع جربانات حق و باطل بوده و در این مسیر ظالمان هم به یکدیگر رحم نکرده، در پی استیلا بر یکدیگرند، سنت لایتغیر الهی است.^{۲۴}

اینکه باطل نابودشدنی و حق پایدار و ماندنی است، سنت لایتغیر است.^{۲۵}

اینکه در میان قومی طبقه‌ای مترف و عیاش پیدا شود و مردم را به سمت فسق و فجور و شهوترانی سوق دهد، منجر به هلاکت تمام آن قوم می‌شود، سنت لایتغیر الهی است.^{۲۶}

اینکه اگر مردمی به ایمان و عمل شایسته مجهر باشند، برکنهای الهی از زمین و آسمان بر آنها نازل می‌گردد سنت لایتغیر الهی است.^{۲۷}

اینکه عاقبت ظلم و ستمگری، ویرانی و تباهی جامعه است و هر جامعه‌ای نیز اجل و مهلت مشخصی دارد، سنت لایتغیر الهی است.^{۲۸}

۴. ویژگیهای قصه‌های قرآنی

می‌توان گفت که خصوصیات چندی قصه‌های قرآن را از داستانهای بشری متمایز می‌کند که ذیلاً به مهمترین موارد آن اشاره می‌گردد:

۱. بعد پیام‌دهندگی

دانستیم که از جمله هدفهای قصه در قرآن، عبرت و هدایتی است که برای خوانندگان خود دربردارد، جهت توضیح بیشتر این هدف باید گفت که هر یک از داستانهای قرآن دربردارنده پیام یا پیامهایی برای مخاطبان خود است و تعبیری چون: «ان فی ذلک لایه...» که اغلب در انتهای سرگذشت قرآنی آمده است خود مبین این حقیقت می‌باشد، البته بدیهی است که هر داستانی در جای خود دارای پیامی است اعم از آنکه آن پیام پیامی مثبت باشد و یا پیامی منفی و در واقع بدآموزیهای یک داستان نیز خود نوعی پیام منفی به شمار می‌رود اما سخن در این است که در داستانهای قرآنی اصالت با پیام بوده و این پیامها دربردارنده مراتبی از رشد و کمال انسان می‌باشد به طوری که کسی نمی‌تواند در داستانهای قرآنی حتی به ذکر یک نمونه از پیامهای منفی و انحرافی مبادرت ورزد، البته استفاده ناروا از داستانها و حقایق قرآنی آن هم به دلیل انحراف قبلی خواننده امر دیگری است اما در ارتباط با انسانهای آگاه و منطقی داستانهای قرآنی چیزی جز عبرت دربرندارد، چنانکه در پایان سوره یوسف می‌فرماید:

«به تحقیق که در سرگذشتهای آنان عبرتی برای خردمندان نهفته است».^{۲۹}

نکته قابل توجه در این زمینه آنکه پیامهای قصه‌های قرآنی لزوماً در انتهای قصه‌ها و سرگذشت‌ها نبوده، بلکه در بسیاری از موارد، در بین حوادث و ماجرا آنگاه که شخصیت داستان تشخیص می‌دهد که پیام خود را به مخاطبان عرضه دارد، چنین کاری صورت می‌پذیرد. در این‌گونه موارد معمولاً روال داستان لحظه‌ای قطع شده و پس از ذکر پیامهای موردنظر مجدداً حوادث داستان پی‌گیری می‌شود بدون آنکه صدمه‌ای به بافت اصلی ماجرا

وارد گردد، به عنوان نمونه در داستان حضرت یوسف (ع) پس از آنکه آن حضرت به زندان افکنده شده و با دو نفر زندانی مصاحب و قرین می‌گردد، آنان هریک خوابی برای یوسف تعریف نموده، تعبیرهای خواب را از یوسف درخواست می‌کنند. حال در شرایطی که خواننده داستان منتظر است تا تعبیر خوابهای زندانیان را از زبان یوسف بشنود متوجه می‌شود یوسف در تعبیر خوابها شتاب نمی‌کند بلکه در ابتدا به معرفی خود و پدران خود و نیز بیان موقعیت علمی و اعتقادی خویش پرداخته، ناگهان سؤالی مطرح می‌کند که: «ای دو رفیق زندانی من آیا ربهای مختلف و پراکنده (در مقام پرستش) بهترند یا خدای واحد قهار؟»^{۳۰} سپس حضرت خود به تشریح دقیقی از وضعیت اعتقادی مردم دست‌زده و در انتهای آن تعبیر خوابهای زندانیان را با آنان در میان می‌گذارد. به طوری که آیات این بخش از سوره نشان می‌دهد در حدود ۵ آیه از آیات قرآنی (آیه ۳۶ الی ۴۱ سوره) ارتباط مستقیمی با تعبیر خوابها ندارد بلکه پیامهای مناسبی است که در وسط ماجرا القا شده است.

۲. واقعیت‌داری و برخورداری از حقیقت

به طوری که از برخی از آیات به دست می‌آید قصه‌های قرآن همگی ریشه در حقیقت و واقعیت دارد. در این خصوص در سوره یوسف آمده است: «ما کان حدیثاً یفتری...»^{۳۱} یعنی (در قرآن) هیچ سخن افتراپی و ساختگی وجود ندارد، در سوره آل‌عمران نیز پس از ذکر جریان مباحثه می‌فرماید: «انّ هذا لهُوَ الْقِصْصُ الْحَقُّ»^{۳۲} یعنی بدرستی که این سرگذشتها، همان سرگذشتهای حق و برخوردار از حقیقت است. و نمونه دیگر نیز در ابتدای ماجرای فرزندان آدم آمده است که خطاب به پیامبر (ص) می‌فرماید: «ای رسول ما سرگذشت دو فرزند آدم را به حق و راستی برای مردم بخوان».^{۳۳}

از این موارد می‌توانیم استفاده کنیم که نقل ماجراهای قرآنی همگی مبتنی بر واقعیت بوده و به عبارت دیگر این سرگذشتها محصول ذهن داستانپرداز نبوده و از تخیل و دروغ مایه نگرفته است.

فراوان است قصه‌هایی که پیامهای خوبی دارد اما مخلوق ذهن نویسنده آن است یعنی نویسنده جهت ارائه پیامهای خود مجبور به خلق حوادث و قهرمانهای قصه شده است اما داستانهای قرآنی با آنکه از نظر وجود عبرتها و پیامهای آموزشی در اوج است در عین حال از حقیقت مایه و بهره دارد و این خود یک امتیاز است.

اگر سؤال شود چه اشکال دارد که قصه و داستان مبتنی بر واقعیت نبوده بلکه از قوه

تخیل نویسنده مایه بگیرد در پاسخ می‌توان گفت: اگر داستان پرداز بتواند در پرداخت شخصیت‌های داستان خود به مبالغه و اغراق نیفتد، حقیقت‌داری قصه، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر در اصالت قصه به شمار نمی‌رود اما در داستان‌های خیالی که مخلوق ذهن نویسندگان است همواره این خطر وجود دارد که داستان‌نویس در طرح حوادث و پرداخت شخصیت‌ها، از میزانهای خارجی عدول کند و شخصیتی کمتر یا در مواردی قوی‌تر از حد و ظرفیت خود پرداخت کند و در نتیجه پیام داستان پیامی طبیعی نباشد و الگوها نقش مناسب خود را ظاهر نسازند لکن در داستان‌های قرآن، حوادث و وقایع، همگی حوادثی است که در جهان خارج اتفاق افتاده است. در این داستان‌ها، شخصیت‌ها همگی در استانداردهای طبیعی ارائه شده‌اند، ضعفها و قوت‌های آنان مصادیق واقعیت‌هایی است که در جهان خارج آشکار شده و احیاناً ظهور شخصیت‌هایی با همان ویژگی در شرایط دیگر دور از انتظار نیست. از این رو باید گفت: مطالعه قصه‌های قرآن و تأمل در مضامین آنها بهترین کلید در انسان‌شناسی است، در حالی که این موضوع در داستان‌های بشری لااقل به اندازه قرآن قابل تأمین نخواهد بود. نکته دیگر در این زمینه آنکه داستان‌های قرآن گزارش‌های خداوند از حوادث بوده و محصول وحی است، خداوند نیاز ندارد که در بیان سرگذشت‌های پیشینیان از مطالب غیرواقعی و به تعبیر قرآن افتراپی مایه بگذارد در حالی که در داستان‌های بشری نویسنده به علت محدود بودن اطلاعات مجبور است که در کنار واقعیت‌های موجود از ذهن خود نیز در ترسیم وقایع بهره‌برداری کند و داستان را چه از نظر حوادث، چه از نظر فضا سازی و چه از نظر شخصیت‌ها با مایه‌هایی از تخیل آمیخته سازد.

طرح یک سؤال

در این بحث سؤالی غالباً مطرح می‌گردد و آن اینکه آیا می‌توان داستان‌های قرآنی و احیاناً برخی از شخصیت‌های آن را حوادث یا اشخاصی سمبلیک فرض نمود؟ به عنوان مثال آیا می‌توان آدم را سمبل انسان تکامل‌یافته، هابیل و قابیل را سمبل دو طبقه مستضعف و مستکبر، عسای موسی را سمبل قدرت و... به حساب آورد؟ به عقیده برخی از صاحب‌نظران برخی از ماجراهای قرآن، سمبلیک هستند، و این‌گونه حوادث، در ارائه پیام‌هایی که به خوانندگان خود می‌دهند، جز بیان سمبلیک تفسیر دیگری ندارند، از جمله این بزرگان می‌توان از دکتر شریعتی یاد نمود که در اکثر آثار خود قصه هابیل و قابیل و نیز جریان خلقت آدم را به نوعی سمبلیک تفسیر کرده است. جهت اطلاع بیشتر از قالب

سمبلیک یادآور شویم که در این قالب، ظاهر داستان از نظر شکل تطبیقی با پیام و محتوی ندارد بلکه فقط به آن اشاره می‌نماید. به عنوان مثال در کتاب کلیله و دمنه مسائل انسانی در قالب روابط بین حیوانات مطرح شده است، طبعاً منظور پدید آورندگان این اثر قصه‌پردازی جهت حیوانات نبوده است و از این رو مخاطبان این اثر نیز به خوبی متوجه می‌شوند که در مطالعه داستانهای کلیله و دمنه به شناخت مناسبی از تپیهای انسانی و روابط بین آنان دست پیدا می‌کنند. حال پس از این توضیح در پاسخ سؤال فوق متذکر می‌شویم که در داستانهای قرآن سمبلیک به معنایی که گفته شد اصلاً وجود ندارد به این معنی که وقتی در این داستانها به عصای موسی و سگ اصحاب کهف و آتش حضرت ابراهیم، اشاره می‌گردد - گرچه ممکن است این اشارات، اشاراتی چند پهلو باشد - اما در عین حال پدیده‌های ذکر شده همه از واقعیت عینی و مصداق خارجی برخوردار بوده‌اند یعنی عصای حضرت موسی و سگ اصحاب کهف و آتشی که حضرت ابراهیم به درون آن افکنده شد، درست به همان معنایی وجود داشته است که ما آن را درک می‌کنیم.

دلیل دیگر بر این مطلب آن است که به عقیده دانشمندان علوم قرآنی - چنانکه از پاره‌ای روایات نیز به دست می‌آید - قرآن دارای ظاهری است و باطنی،^{۳۴} مراد از باطن قرآن هرگز این نیست که اعتبار ظاهر آن زیر سؤال رود، زیرا معانی باطنی و ظاهری قرآن با یکدیگر رابطه طولی دارند نه رابطه عرضی تا قبول یکی موجب نفی دیگری شود و به‌طور کلی، اصل اول در مطالعه ظواهر عبارات قرآنی، اصیل و معتبر دانستن این ظواهر است مگر آن‌که قرائتی نقلی و یا عقلی ظاهر شده و مانع از آن گردد که ظواهر آیات و عبارات مدنظر قرار گیرد. به عنوان مثال در آیه: «یدالله فوق ایدیهم»^{۳۵} هرگز نمی‌توان ید را به معنای دست گرفت چرا که این تفسیر با اصل منزّه بودن خداوند از جسمانیت، عقلاً و نقلاً تضاد پیدا می‌کند و لذا چاره‌ای نیست مگر آن‌که ید را به معنای قدرت در نظر بگیریم. طبعاً وقتی در مطالعه قرآن کریم چنین قاعده‌ای حکمفرما باشد، قصص و داستانهای قرآنی نیز از آن مستثنی نبوده و برای خواننده این حق باقی نمی‌ماند که آنها را حوادثی فرضی و سمبلیک تصور کند. هرچند چنانکه گفته شد این مطلب مانع برداشتهای عالی از قصه‌ها و سرگذشتهای ارائه شده نمی‌باشد.

۳. وجود بعد غیرمادی در داستانهای قرآنی

از دیگر اختلافات قصه‌های قرآن با داستانهای بشری وجود بعد غیرمادی حوادث است، در

این مورد در کتاب «هنر در قلمرو مکتب» اثر جواد محدثی چنین می‌خوانیم: «از آنجا که قرآن کتاب آسمانی و سخن خداوند است و از آنجا که اساس دین به ربط میان خدا و خلق و حاکمیت اراده غیرمادی در جهان و حیات استوار است، این روح معنوی و غیبی در داستانهای قرآنی به شکلی نمودار گشته است که از جمله عبارتند از:

الف) قضا و قدر؛

ب) معجزات و خارق‌العاده‌ها.^{۳۶}

در این قسمت درباره هر یک از این موارد توضیحی می‌دهیم.

الف) تجلی قضا و قدر در قصه‌های قرآن

باید گفت که در متن جریان‌ات تاریخی که در قرآن یاد شده، اضافه بر نقشی که انسانها در پدید آوردن حوادث و دگرگونیها دارند، خواست و اراده دیگری دست‌اندرکار است که فوق اراده و قدرتهای طبیعی است و این همان اراده‌ای است که برای کسی چون علی(ع) جلوه‌ای از حاکمیت الهی است آنجا که می‌فرماید:

«عرفت الله بفسخ العزائم وحل العقود»^{۳۷}، یعنی: خدا را از به هم خوردن تصمیمها و گشوده شدن گره‌ها شناختم. به این ترتیب چنان نیست که انسان با قدرت محدود و تدبیر ناقص و اراده بعضاً متزلزل خود بتواند نقشه‌های خود را تماماً در عرصه وجود ترسیم کرده، به آن جامه عمل ببوشاند؛ چنانکه به این شکل هم نیست که انسان به صورت مطلق محکوم حوادث و شرایط طبیعی بوده، از خود انتخاب و اراده‌ای نداشته باشد، بلکه چنانکه امامان معصوم خبر داده‌اند در مورد واقعیت انسان می‌توان گفت: «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین»^{۳۸} یعنی نه جبری در کار است (به صورت مطلق) و نه اختیار و وانهادگی بلکه حالتی بین این دو حالت است. چه بسا که انسان در مورد کاری اراده‌ای دارد اما تقدیر برای او رقم دیگری زده است به طوری که مصداق: «العبد یدبر و الله یقدر» تجلی پیدا می‌کند. البته در اینجا هدف ما از این مطلب ارائه بحثی کلامی در مورد نوع اراده و اختیارات انسانی نیست بلکه منظور آن است که متذکر شویم در قصه‌های قرآنی همه‌جا تأثیر خداوند به عنوان عاملی مؤثر در شکل‌گیری حوادث مشهود است که ما آن را به عنوان جلوه‌های قضا و قدر درک می‌کنیم.^{۳۹} به عنوان یک نمونه از چنین تأثیری می‌توان از ماجرای حضرت یونس یاد کرد. بنا به آیات قرآن، یونس پس از نومیدی از هدایت قوم خود، آنان را مورد نفرین قرار داد و سپس خود از بین مردم خارج گردید. پس از خروج یونس از بین جامعه، آثار عذاب الهی

پدیدار شد. مردم با درک این مطلب به توبه و زاری پرداخته، از گناهان خود به درگاه احدیت استغفار نمودند به طوری که در سایه ایمان و استغفار، عذاب الهی از آنان مرتفع گردید، از طرف دیگر یونس پس از جدا شدن از مردم خود سوار کشتی شد و عازم نقطه دیگری گردید، لکن پس از مدتی دریا طوفانی گشت و چون قرعه انداختند که شخصی را به دریا بیندازند این قرعه به نام یونس اصابت کرد، یونس به دریا انداخته شد و طعمه نهنگی گردید و چنانکه مشخص است پس از مدتی دعا و استغفار در شکم ماهی سرانجام نجات پیدا کرده، به ساحل قدم گذاشت. آشکار است که در این داستان بسیاری از حوادث، مورد خواست و اراده یونس نبود بلکه تنها اراده الهی بود که حداقل در دوزمینة تحقق یافت به این صورت که اولاً: عذاب آسمانی از قوم یونس (ع) برداشته شد. ثانیاً: یونس جهت تأدیب به دریا افکنده و در شکم یک ماهی نهاده شد و در آنجا پس از مناجات با خداوند، مورد عنایت الهی قرار گرفت. از این نمونه‌ها که حاکمیت قضا و قدر الهی را در صحنه آفرینش نشان می‌دهد در لابلاهای داستانهای قرآنی فراوان دیده می‌شود.

ب) معجزات و امور خارق‌العاده

بخش دیگر از داستانهای قرآن مربوط به حوادث خارق‌العاده‌ای است که به صورت معجزات انبیاء یا کارهای شگفت‌انگیز برخی از بندگان صالح الهی بروز کرده است به عنوان مثال در سوره کهف سه داستان شگفت‌انگیز و معجزه‌آسا نقل شده که عبارتند از داستان اصحاب کهف، ماجرای موسی و خضر و همسفر شدن آن دو با یکدیگر و سوم داستان سیر و سفر ذوالقرنین و احداث سد آهنین توسط وی، در سوره نمل نیز از ماجرای تکلم حضرت سلیمان با حیوانات سخن به میان آمده و از انتقال تخت پادشاهی ملکه سبا به دربار حضرت سلیمان آن هم در یک چشم به هم زدن، پرده برداشته شده است به همین ترتیب باید گفت که در اکثر سوره‌های قرآن، از حوادث شگفت‌انگیز و معجزه‌آسایی سخن رفته که همگی عاملی در جهت تقویت اعتقاد به حقانیت پیامبران به شمار می‌رود.

به گفته یکی از محققان:

«این‌گونه داستانها، اگر در غیر قرآن و متون مذهبی باشد، رنگ تخیل و افسانه به خود می‌گیرد ولی در منطق و بیان قرآن دارای واقعیت است و مخاطبین با آنها انس و آشنایی دارند و برایشان قابل پذیرش است چرا که به وحی و کتب آسمانی و نبوت پیامبران معتقدند

و چنین جوامعی با چنین پدیده‌های شگفتی بیگانه نیستند و ظرافت کار قرآن در این است که به اینگونه حوادث و حقایق و معارف متعالی و واقعی، در شرایط و جوئی دعوت می‌کند و اینها را مطرح می‌سازد که اندیشه‌های مردم به خرافات و افسانه‌ها و اوهام آمیخته است.^{۴۰} وجود بعد غیرمادی در داستانهای قرآنی اشکال و صور مختلفی دارد. گاه در قالب معجزات انبیاء و نمونه‌ای از حوادث شگفت‌انگیز متجلی می‌شود، گاه نمونه‌ای از این حوادث در قالب نزول ملائکه در جنگها و حمایت آنان از مؤمنان (مانند جنگ بدر و جنگ احزاب) ظاهر می‌گردد، گاه از طریق مساعد شدن نیروهای طبیعی به نفع مؤمنان، اتفاقات شگفت‌انگیزی جامه عمل می‌پوشد، چنانکه در جنگ احزاب خدای تبارک و تعالی باد و طوفان را در جهت یاری مؤمنان و شکست و خواری مشرکان به جریان انداخت و در جنگ بدر نیز با نزول باران رحمت و چیره ساختن خواب ملایم به مؤمنان، اعصاب و روان آنان را در مقابل دشمنان تقویت فرمود، در مواردی نیز حمایت الهی با القای ترس و رعب به دل کافران و نزول سکینه و آرامش بر قلوب مؤمنان ظاهر شده است. به طوری که با مطالعه داستانهای قرآنی روشن می‌گردد همه جا خداوند در جبهه حق قرار دارد و نقش خود را در جهت یاری و حمایت مؤمنان و سرکوبی و ناکامی مشرکان ظاهر می‌سازد چنانکه قرآن در یک جا می‌فرماید:

«ذلک بان اللّٰه مولى الذین آمنوا وان الکافرین لامولى لهم»^{۴۱}

یعنی: این به آن جهت است که خداوند مولى و سرپرست مؤمنان است حال آنکه کافران سرپرست و یاورى ندارند.

فلسفه بعد غیرمادی در داستانهای قرآنی

بعد غیرمادی در داستانهای قرآنی حداقل دارای دو فایده به شرح زیر است:

□ الف) انسان به عنوان موجودی مطلق به حساب نمی‌آید، به این معنی که در قصه‌های قرآن با آنکه انسان موجودی اصیل و دارای اراده‌ای گسترده در نظام طبیعت می‌باشد، موجودی مطلق و شکست‌ناپذیر نیست بلکه در هر حال ضعفها و محدودیتهایی بر وجود او حکومت می‌کند، قرآن جهت تذکر این مطلب به انسان در یک جا می‌فرماید:

«الاحول ولاقوة الا باللّٰه» یعنی هیچ نیرو و قدرتی جز با تکیه بر خداوند قابل تصور نیست و در جای دیگر خطاب به رسول خدا(ص) تأکید می‌کند که در جنگ بدر: «فلم تقتلوهم

ولكنَ اللّٰه قتلهم وما رميت اذ رميت ولكنّ اللّٰه رمى»^{۴۲} یعنی: ای پیامبر تو کفار و مشرکان را از پانینداختی بلکه خداوند آنان را به هلاکت افکند و آنگاه که تیر می افکندی این تو نبودی که تیر می افکندی بلکه خداوند بود که تیر می افکند و به هدف می نشاند) طبق این بینش قهرمانان داستانهای قرآن، حتی کارهایی را که به ظاهر، خود، انجام داده‌اند، هرگز به حساب خود نگذاشته بلکه آن را فعل خدا و یا انجام آن را در سایه لطف پروردگار می دانند چنانکه حضرت یوسف(ع) با آنکه زندان را بر قبول هواهای نفسانی ترجیح داده است باز به خدا می گوید: «پروردگارا اگر مکر و حيله آنان را از من باز نداری به سمت آنان میل می کنم و از نادانان خواهم شد»^{۴۳} و حضرت سلیمان نیز پس از آنکه تخت ملکه سبا را در پیش روی خود حاضر می بیند به جای آنکه مغرور شود و این کار را به خود نسبت دهد می گوید: «هذا من فضل ربی لیبلونی ءاشکر ام اکفر»^{۴۴} یعنی این از فضل پروردگار من است تا بیازماید مرا که آیا شکر وی را بجای می آورم یا به او ناسپاسی می کنم.

به این ترتیب در قصه های قرآن، آنگاه که قرآن به بررسی و تحلیل عوامل یک شکست یا پیروزی می نشیند، صرفاً عوامل مادی و انسانی را به حساب نمی آورد، بلکه نقش و اراده الهی را نیز در تحقق یک پیروزی یا شکست در نظر می گیرد. البته از نظر قرآن سلسله اسباب و مسببات و نیز قوانین و سنن ثابت الهی در نظام آفرینش امری واقعی بوده و مسائلی چون یاری خداوند و امدادهای غیبی او هرگز به معنای نفی نظام علت و معلول نمی باشد، بنا به نظر قرآن، علل مادی و عادی همگی در طول اراده الهی قرار دارد و در شرایطی که مصلحت خداوندی ایجاب کند اراده الهی با حذف برخی از این علل به شکل مستقیم در جریانی وارد عمل می گردد و این همان زمانی است که اصطلاحاً معجزه ای رخ می دهد و برخلاف تمامی محاسبات بشری و صنعت امروزی ظاهر می شود.

□ (ب) یأس و نومیدی دامن انسان را نمی گیرد. آیا انسان مجاز است حتی در اوج شکستها و ناکامی ها خود را مأیوس و از دست رفته بداند؟ در پاسخ باید گفت: از آنجا که در بینش قرآن، علل شکستها و ناکامیهای یک انسان یا جامعه صرفاً اموری مادی و ظاهری نمی باشد انسان حق ندارد در هیچ شرایطی - حتی سخت ترین شرایط ممکن - احساس یأس و نومیدی کند. این مطلب به طور جدی از مطالعه داستانهای قرآنی به دست می آید و بررسی شخصیتهای این قصه ها - خصوصاً شخصیتهای مثبت - نشان می دهد که آنان حتی در اوج گرفتاریها و بلاها - که بعضاً فوق طاقت و تصور ماست - باز امید خود را به رحمت خداوند از

دست نمی داده‌اند. سمبل انسان گرفتار و مصیبت کشیده از قرآن حضرت ایوب است اما او هرگز شخصیتی مأیوس و ناامید نیست و قرآن در بیان حالت روحی وی می‌فرماید: «و ایوب را (در نظر بگیر) آنگاه که پروردگار خود را ندا داد که سختی و گرفتاری به من روی آورده و تو ارحم الراحمین هستی پس ما دعای وی را اجابت کردیم و از او رفع گرفتاری نمودیم و خانواده او و همانند آن را مجدداً به او بخشیدیم این فضل و رحمتی از جانب ما به وی بود و پند و یادواره‌ای برای همگان»^{۴۵} و یعقوب نیز که خود سالیان دراز با رنج فراق یوسف دست به گریبان بوده و پس از آن به مصیبت دیگری چون فراق بنیامین دچار شده است به فرزندان خود می‌گوید:

«ای پسران من به راه افتید و از سرنوشت یوسف و برادرش تحقیق و جستجو کنید و هرگز از رحمت الهی مأیوس نشوید که جز کافران از رحمت خداوند مأیوس نخواهند شد.»^{۴۶}

باید این نکته را اضافه کرد که در داستانهای قرآنی اگر قهرمان به لحاظ ظاهری شکست هم بخورد و نابود گردد باز شکست و نابودی خود را تقدیری از جانب خداوند دانسته، در مسیر نیل به ارزشهای الهی از آن استقبال می‌کند. به این ترتیب شخصیت داستان هرگز خود را تهی از حمایت الهی نمی‌بیند و در پیشبرد امور خود صرفاً بر عناصر و اسباب مادی تکیه نمی‌کند، ضمن آنکه این بدان معنی هم نیست که وی نقش اسباب و علل عادی را در نظر نگرفته و در محاسبات خود آنها را به حساب نیاورد.

۴. دقایق هنری در داستانهای قرآنی

باید گفت که داستانهای قرآن از نظر ویژگیهای فنی و دقایق هنری نیز تفاوتی با داستانهای بشری دارند که اهم آن موارد زیر است:

(الف) ویژگیهای ظاهری داستانهای قرآن؛

(ب) تنوع روش نمایش در داستانهای قرآن؛

(ج) تصویرسازی در داستانهای قرآن؛

(د) شیوه پرداخت اجزاء و عناصر داستان.

گرچه پرداختن به هر یک از این موارد خود نگارش مقاله مفصلی را طلب می‌کند اما در این قسمت درباره هر کدام توضیحاتی به اختصار آورده می‌شود.

اگر کسی شناخت مختصری از قرآن داشته و داستانهای این کتاب آسمانی را با داستانهای بشری مقایسه کرده باشد بدون شک شاهد اختلافات داستانهای قرآن با داستانهای بشری لااقل در موارد زیر شده است:

۱. اجمال و گزینش در نقل حوادث

در قرآن جز در مواردی اندک که سرگذشت فرد یا قومی مفصل و کامل ذکر شده در سایر موارد به گوشه یا گوشه‌هایی از کل یک سرگذشت اشاره کرده؛ در این باره آقای جواد محدثی می‌نویسد: «برخورد قرآن با حوادث و زمانهای گذشته برخوردار از انتخابی، گزینشی است یعنی این طور نیست که نسبت به یک پیامبر و یا یک قوم کلیه وقایع و اتفاقات را به قول معروف از سیر تا پیاز بیان کند بلکه آنچه را که می‌تواند حامل پیام دین و دربردارنده یک موعظه و هدایت و دعوت و ارشاد باشد، بیان می‌کند و در نقل یک واقعه هم آنچه که بیشتر به این هدف کمک کرده و از برجستگی خاصی برخوردار است، مطرح می‌شود.»^{۴۷}

علامه طباطبایی نیز در پایان داستان نوح(ع) در سوره هود می‌نویسد: «در جهل‌واند جای قرآن نام نوح برده شده و به طور اجمال یا تفصیل به قسمتی از داستان او اشاره شده است ولی در هیچ یک از این موارد قصه او را به طور کامل به شیوه داستانسرایی تاریخی که نسب و خاندان و تاریخ و جای زندگی و نشو و نما و شغل و عمر و وفات و مدفن و سایر چیزهایی که به زندگی شخصی او بستگی دارد نیآورده است زیرا قرآن به عنوان یک کتاب تاریخ نازل نشده که تواریخ مردم را از نیک و بد برای ما باز گوید.

بلکه قرآن کتاب هدایت است و موجبات سعادت و حق صریح را برای مردم تشریح و بیان می‌کند تا بدان عمل کنند و در زندگی دنیا و آخرتشان سعادت‌مند گردند و گاهی هم به گوشه‌ای از داستانهای انبیاء و امام اشاره می‌کند تا سنت خدا را در بین بندگان خود روشن سازد و کسانی که مشمول عنایت الهی شده و توفیق کرامت او را یافته‌اند از آن پند گیرند و برای دیگران نیز انعام حجت شود.»^{۴۸}

۲. پراکنندگی و تکرار در داستان

چنانکه در مطلب گذشته نیز اشاره گردید: «داستانهای قرآن به صورت قطعه‌قطعه و پراکنده در سراسر قرآن پخش است. گاه بخشی از یک داستان در یک سوره و بخش دیگر در

سوره‌های دیگر نقل می‌گردد، گاه یک حلقه از فرازهای یک قصه در سوره‌ای ذکر شده و بقیه مطرح نگردیده است. گاهی از نیمه و گاهی فصلی از پایان یک داستان نقل می‌شود به طوری که یک داستان کامل از ترکیب فصلهای پراکنده در قرآن به دست می‌آید.^{۴۹}

به گفته صاحب کتاب هنر در قلمرو مکتب: «در قصص قرآنی این پراکندگی‌ها و تکرارها نقص نیست بلکه دلیل اصالت دادن به محتوا و فصلهای عبرت‌آموز و تجربه‌دار قصه است نه اصالت قالب داستانی».^{۵۰}

جهت آشنایی بهتر با نمونه‌ای از تکرار در قرآن یادآور می‌شود که در سوره نمل عبارت: «ءاله مع الله» پنج‌بار تکرار شده است تا عقیده به توحید را - در ضمن رشته‌ای از آیات - در اذهان تثبیت کند چنانکه در سوره هود نیز دعوت به یکتاپرستی و عبادت خداوند، چهار مرتبه از زبان پیامبران - اما با عباراتی واحد - خطاب به ملت‌هایشان ذکر شده است. در مورد فلسفه اصلی تکرار باید متذکر شد که: «قرآن یک کتاب تاریخی نیست که یک‌بار یک حادثه را کلاً بیان کرده و دیگر به سراغ آن نرود بلکه یک کتاب تربیت و انسانسازی است و می‌دانیم که در مسائل تربیتی گاه شرایط ایجاب می‌کند که یک حادثه را بارها و بارها یادآور شوند، از زوایای مختلف به آن بنگرند و در جهات گوناگون از آن نتیجه‌گیری می‌کنند»^{۵۱} در این مورد مطالب دیگری ذیل عنوان: «تنوع روش نمایش در داستانهای قرآن» به اطلاع خواهد رسید.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۳. تقطیع و برش در داستان

نقل حوادث دارای شیوه‌های گوناگونی است به این صورت که گاه حوادث بر حسب تسلسل زمانی آن روایت می‌شود زیرا سیاق کلام چنان تسلسلی را اقتضاء می‌کند، اما گاهی اقتضای سیاق آن است که زمان بریده و تقطیع شود و پیوستگی رویدادها قطع گردد و تسلسل آن رعایت نشود و به جای زمان عینی از زمان ذهنی بهره گرفته شود.

این برش اجزای داستان و شکستن وحدت زمانی آن خود دارای اسراری هنری است که باید در آن تأمل نمود. تقطیع داستان و انتقال از زمانی به زمان دیگر از شگردهای داستان‌نویسی است که به داستان‌تنوع و جذابیت می‌دهد، این تقطیع در فیلم‌سازی گاهی به شکل «فلاش‌بک» ظهور می‌یابد؛ در این حال جریان حوادث موقتاً قطع شده و صحنه‌هایی از رویدادهای گذشته - اما به نوعی مرتبط با حوادث زمان حال - به تصویر کشیده می‌شود. این مطلب در داستانهای قرآن نیز مصادیق متعددی دارد که یک نمونه آن در داستان حضرت

موسی واقع در سوره طه می‌باشد، در این سوره خدای تبارک و تعالی زندگانی حضرت موسی (ع) را از مقطع بعثت آن حضرت شروع فرموده است و در شرایطی که خدای تبارک و تعالی در مقام پذیرش دعاها و درخواستهای حضرت موسی (ع) قرار دارد، ذهن این پیامبر را متوجه دوران تولد و کودکی او کرده و روایتی از ماجراهای تولد موسی (ع)، قرار گرفتن او در تابوت، نجات به وسیله عوامل فرعون، نشو و نما در کاخ فرعون، کشتن فرد قبطی و فرار به مدین، زندگانی در شهر مدین و عزم مراجعت به مصر به دست داده و سپس داستان در همان فضای بعثت حضرت موسی (ع) دنبال می‌گردد و هدف از این بازگشت به عقب در این داستان این مطلب است که حضرت موسی (ع) با توجه به حمایت‌های الهی در مراحل قبلی زندگانی، نسبت به یاری خداوند در آینده نیز مطمئن گشته و با سرمایه‌ای از امید و توکل مأموریت جدید خود را آغاز کند.

ب) تنوع روش نمایش در داستانهای قرآن

نویسنده شهیر مصری شهید سید قطب در کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن»^{۵۲} معتقد است که داستانهای قرآن از نظر روش نمایش از تنوع خاصی برخوردار است که اهم آن عبارتند از:

□ ۱. گاه فشرده‌ای از داستان پیشاپیش می‌آید آنگاه داخل تفصیلات می‌شود، نظیر سوره کهف که در آغاز چند آیه برای اصل داستان زمینه‌سازی می‌کند و به تفصیل می‌پردازد.

□ ۲. گاه نتیجه داستانی در آغاز ذکر شده و سپس داستان با تفصیل تمام، گام به گام ارائه می‌شود نظیر ماجرای حضرت موسی (ع) که در سوره قصص با چنین عبارتی - که عصاره انقلاب موسی و بنی اسرائیل را نشان می‌دهد - شروع می‌شود: «ما خیر موسی و فرعون را مطابق حقیقت بر تو و قومی که مؤمنند می‌خوانیم. فرعون در سرزمین مصر سرکشی آغازید و مردمش را گروه گروه کرد: یک دسته را ضعیف باقی گذاشت و پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را زنده نگاه می‌داشت او واقعاً از مفسدان بود و ما خواستیم که بر فرودستان (مستضعفان) منت نهاده و آنان را امامان و ارباب‌برندگان قرار دهیم و در روی زمین امکانات و قدرت دهیم و به فرعون و هامان و لشکریان آنها همان چیزی را که از آن بیمناک بودند نشان دهیم.»^{۵۳}

پس از آوردن این مطلب، قرآن داخل تفصیلات زندگی حضرت موسی می‌شود و در حقیقت، درآمد مذکور برای آماده کردن شنونده و برانگیختن اوست که اصل ماجرا را دنبال کند.

□ ۳. گاه داستان به طور مستقیم و بی مقدمه و با رعایت اختصار شروع می‌گردد نظیر ماجرای تولد حضرت عیسی (ع) در سوره مریم^{۵۴} و یا داستان سلیمان و مورچه و هدهد و ملکه سبا که به طور غافلگیرانه گفته می‌شود.^{۵۵}

□ ۴. گاه هدف از نقل داستان و ماجرا، تکیه کردن روی قهرمانان است، از این رو نام آنان برده شده و محاورات آنها نیز به طور دقیق نقل می‌گردد نظیر ماجرای ابراهیم و اسماعیل در ساختن کعبه.^{۵۶}

□ ۵. گاه راز ملاقات یا برخورد هم بر قهرمان پوشیده است و هم بر نظاره‌گر (شنونده)، نظیر حکایت برخورد حضرت موسی با بنده صالح خدا در سوره کهف^{۵۷} و با نگرش به داستان روشن می‌گردد که در این داستان جوئی غامض و مرموز حاکم است و هدف اصلی نشان دادن حکمت نهانی خداوند است در برخی از افعال که ظاهری به یک شکل و باطنی به شکل دیگر دارند.

□ ۶. گاه در یک داستان، بازیگران واقعاً فراموش می‌شوند اما راز قضیه، با نیشخندی که نثار ناباوران می‌شود بر تماشاگران آشکار است نظیر باغدارانی که در صدد بودند محصولات باغ خود را سحرگاه و به طور پنهانی بچینند و فقرا را از دست یابی به ثمرات باغ محروم سازند غافل از آنکه صاعقه‌ای خیال خوش را از آنان در ربود و خود محروم شدند.^{۵۸}

□ ۷. گاه اندکی از راز قضیه بر تماشاگر آشکار شده و قهرمان مورد بیم است. زمانی ترس و نگرانی بر هر دو حاکم است نظیر حکایت آوردن تخت سلیمان و درآمدن ملکه سبا به کاخ بلورین (در صحنه ناگهانی ملاقات او با سلیمان) و بالا زدن بلقیس دامن خود را به خیال آنکه کف زمین آب است.^{۵۹}

□ ۸. و بالاخره گاه به طور ناگهانی قهرمان و تماشاگر در آن واحد با یکدیگر برخورد می‌کنند و راز مطلب بر هر دو معلوم می‌شود نظیر ظهور روح خدا بر مریم در هیأت انسانی و توضیح او در پاسخ مریم بیماناک و مضطرب که: «من فرستاده پروردگار تو هستم تا به تو پسری پاکیزه عطا کنم»^{۶۰} و نیز ندا کردن عیسی نوزاد از زیر درخت خرما مادر نوید خود را...^{۶۱}

ج) تصویرسازی در داستانهای قرآن

ویژگی قابل توجه دیگر در داستانهای قرآن به مسأله شیوه تعبیر در نقل داستان باز می‌گردد، این شیوه، بهره‌گیری از قوه تخیل انسان و مجسم ساختن وقایع داستان به صورت تصاویر متعددی است که با مطالعه داستان، در جان و روان او شکل می‌گیرد و باید گفت که وقایع

داستانی از این نظر تابعی از روش کلی تعبیر در قرآن است که همان مسأله تصویرسازی می‌باشد. سید قطب در این مورد می‌نویسد: «تصویر ابزار خاص و مناسب در اسلوب بیان قرآنی است، قرآن معانی انتزاعی را به مدد تصاویر، محسوس و خیال‌انگیز می‌نمایاند و باز حالات نفسانی و حوادث محسوس و مناظر مورد نظر را - چون نمونه‌های انسانی و طبایع بشری - از طریق تصویر تفهیم می‌کند. صورتی را که قرآن تفهیم می‌کند به زودی زنده و متحرک می‌شود و معانی ذهنی جان می‌گیرد و طبیعت بشری محسّم می‌شود و حوادث و مناظر و سرگذشتها همه مشهود و مؤثر می‌گردند و حالت و معنی پیدا می‌کنند و اگر گفتار با آنها همراه گردد تمام عناصر خیال‌انگیز در آن گرد می‌آید به قسمی که منظره سمعی برای شنونده به زودی تبدیل به منظره بعدی و صحنه‌ای تماشایی می‌گردد. گویی که شخصیت‌های جان‌داری بر روی صحنه منظور در حال رفت و آمد و گفت و شنودند.»^{۶۲}

استاد سید قطب در قسمتی دیگر تحت عنوان «تصویر در قرآن» دو نمونه از داستانهای قرآن یعنی داستان اصحاب کهف و داستان مریم و تولد عیسی را از نظر بعد تصویری مورد تجزیه و تحلیل قرار داده که جهت خودداری از اطاله کلام از نقل آنها خودداری کرده و خوانندگان را به کتاب «آفرینش هنری در قرآن» حواله می‌دهیم.^{۶۳}

د) شیوه پرداخت اجزاء و عناصر داستان در قرآن

چنانکه می‌دانیم در مطالعه یک قصّه یا داستان عناصر مختلفی جلب نظر می‌کند از جمله: موضوع داستان، شخصیت‌های اصلی و فرعی، شیوه شخصیت‌پردازی، صحنه و صحنه‌پردازی، زاویه دید، زاویه روایت، گفتگو در داستان، فضا و رنگ در داستان، سمبل و نماد در داستان، عنصر حادثه و درگیری در داستان و احیاناً مسائل دیگر، اینکه در داستانهای قرآن، هریک از عناصر فوق تا چه حد مورد توجه قرار گرفته و مطرح شده‌اند باید گفت که در این مورد هیچ قاعده مشخصی وجود ندارد و همانند بسیاری از ویژگی‌های دیگر در این مورد نیز داستانهای قرآن با داستانهای بشری قابل مقایسه نمی‌باشد. لذا بسته به شرایط و موقعیتی که داستان از آن برخوردار است، به برخی از عناصر سنگین و پررنگ پرداخت شده و احیاناً برخی به صورت کم‌رنگ و فراموش شده درآمده‌اند. به عنوان مثال در ابتدای سوره مریم جریان دو تولّد نقل شده است: تولّد یحیی و تولّد عیسی (ع) اما از نظر تصویرسازی و صحنه‌پردازی این دو ماجرا هیچ سنخیتی با یکدیگر ندارند و قابل مقایسه نمی‌باشند زیرا صحنه‌پردازی در ماجرای تولّد حضرت عیسی خود در انتقال بهتر پیام و

ماجرای این تولد مطلبی مؤثر و اساسی است، در حالی که این مطلب در ماجرای تولد حضرت یحیی هیچگونه ضرورتی ندارد. به همین ترتیب همانگونه که استاد جواد محدثی می‌نویسد: «در هر داستان، معمولاً صحنه‌های برخورد و درگیری، کشش و جاذبه آن را می‌افزاید ولی این عنصر در قصه‌های قرآن، یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر و یک شرط لازم الرعایه نیست و در قرآن گاهی قصه‌ای بدون صحنه‌های درگیری و برخورد آمده است.»^{۶۴}

اما از یک جهت می‌توان گفت که مهمترین عناصر موجود در یک داستان عبارت از دو عنصر است: ۱- حوادث و صحنه‌ها؛ ۲- قهرمانان و چهره‌ها.

اینکه در یک قصه شخصیت مهمتر است یا حادثه و اینکه آیا شخصیت محور پیدایش حوادث است و یا حادثه‌ها منشأ تأثیر بر شخصیتها، از مواردی نیست که لزوماً جوابی یک‌طرفه داشته باشد و یا در این مجال کوتاه فرصت بررسی آن باشد، اجمالاً به نظر می‌رسد که بحث از شخصیت و حادثه در داستان، بحث از جبر و اختیار انسانی با زبانی جدید است و این طبیعی و مسلم است که شخصیت انسان به هر اندازه اوج و کمال پیدا کند باز ممکن است متأثر از شرایط و عواملی گردد که خارج از اراده و اختیار او وجود داشته و دارای نقش و اثر است، اما چنانکه از مطالعه برخی از قصه‌ها برمی‌آید حوادث موجود بر سر راه انسان معمولاً در حدی نیست که او را به‌طور کلی مقهور و مسلوب الاختیار ساخته و قدرت هر نوع ابتکار و عکس‌العملی را از وی سلب کند.

به عقیده ما بحث از عناصر حادثه و شخصیت در داستانهای قرآن، خصوصاً شیوه شخصیت‌پردازی در این داستانها خود نیازمند تحقیق و تأمل وسیعی است که آرزو مندیم توفیق آن در آینده حاصل گردد. اما بی‌مناسبت نیست که کلام خود را با ذکر جمله‌ای از استاد محقق، جواد محدثی، به پایان بریم که در تفاوت پرداخت دو عنصر حادثه و شخصیت در داستانهای قرآنی می‌نویسد: «در قصه‌های قرآن بنا به شرایط و زمینه‌های مختلف روی یکی از این دو عنصر تأکید بیشتری شده است و در مقاطع خاصی هر یک مورد توجه قرار گرفته است. مثلاً در قصه‌هایی که هدفش انذار و بیم‌دادن و تخویف مخالفین است، حوادث و صحنه‌ها عنصر بارز و اصلی است و در قصه‌هایی که جنبه رهنمود، تقویت، تثبیت قلب برای پیامبر و مؤمنین به آن حضرت و دعوتش دارد، عنصر اشخاص و قهرمانها و چهره‌ها بیشتر مطرح است و نیز در قصه‌هایی که هدف بیانی آن دفاع از دعوت اسلامی و نیز فراخواندن معتقدان به اسلام، به استقامت و پایداری بیشتر و تضعیف مخالفان است، عنصر درگیری، حادثه، کشمکش، جبهه‌گیری و... بیان شده است.»^{۶۵}



تعلیقات و بانوشتها

۱. تفسیر مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۷۵.
۲. جلوه‌های هنری داستانهای قرآنی، تألیف محمود بستانی و ترجمه جعفرزاده، مشهد، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ج ۱، ص ۱۰.
۳. آنجا که قرآن می‌فرماید: «نحن نقض علیک احسن القصص»، سوره یوسف آیه ۳.
۳. آنجا که در داستان موسی و خضر می‌فرماید: «فارتدّ علی آثارهما قصصاً» یعنی آنان در پی آثار خود بازگشتند چه بازگشتنی، سوره کهف آیه ۶۴.
۵. مفردات راغب اصفهانی، ص ۴۰۴.
۶. تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۷۸.
۷. آیه ۲ از سوره مذکور.
۸. اعراف، آیه ۱۷۶.
۹. آفرینش هنری در قرآن، ص ۱۳۴ هامش صفحه نقل از آقای محمدمهدی فولادوند.
۱۰. مفردات راغب، ص ۴۰۴.
۱۱. تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۳۰۵.
۱۲. یوسف، آیه ۱۱۱.
۱۳. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه قاصمه به رقم ۲۳۴، ص ۷۹۲.
۱۴. نازعات، آیه ۲۶.
۱۵. اعراف، آیه ۱۷۶.
۱۶. نهج البلاغه، نامه ۳۱.
۱۷. هود، آیه ۱۰۲.
۱۸. همان، آیه ۴۹.
۱۹. یوسف، آیه ۳.
۲۰. رک: آیات ۱۲۷ الی ۱۲۹ سوره بقره که قسمتی از گفتگوها و دعاها می‌دو نقره ابراهیم و اسماعیل را به هنگام ساختن خانه کعبه ذکر کرده است.
۲۱. احزاب، آیه ۶۲.
۲۲. انبیاء، آیه ۱۰۵؛ اعراف، آیه ۱۲۸.
۲۳. رعد، آیه ۱۱.
۲۴. انعام، آیه ۱۲۹.
۲۵. بنی اسرائیل، آیه ۸۱.
۲۶. همان، آیه ۱۶.
۲۷. اعراف، آیه ۹۶.
۲۸. کهف، آیه ۵۹.
۲۹. یوسف، آیه ۱۱۱.
۳۰. همان، آیه ۳۹.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مركز تحقيق و انتشارات علمي و فرهنگي

۳۱. یوسف، آیه ۱۱۱
۳۲. آل عمران، آیه ۶۲
۳۳. مائده، آیه ۲۷
۳۴. ر.ک: تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۰
۳۵. فتح، آیه ۱۰
۳۶. هنر در قلمرو مکتب، ص ۱۶۲
۳۷. نهج البلاغه، حکمت، ۲۴۲
۳۸. هنر در قلمرو مکتب، ص ۱۶۲ به نقل از اصول کافی
۳۹. همان، ص ۱۶۳ با اندکی تلخیص
۴۰. همان، ص ۱۶۳
۴۱. محمد، آیه ۱۱
۴۲. انفال، آیه ۱۷
۴۳. یوسف، آیه ۳۳
۴۴. نمل، آیه ۴۰
۴۵. انبیاء، آیه ۸۴
۴۶. یوسف، آیه ۸۷
۴۷. هنر در قلمرو مکتب، ص ۱۵۸
۴۸. تفسیر المیزان، ج ۱۰، ص ۳۸۳
۴۹. هنر در قلمرو مکتب، ص ۱۵۸
۵۰. همان جا.
۵۱. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۰۲
۵۲. این کتاب در زبان فارسی به دو شکل: مفضل با عنوان «تصویر فنی، نمایش هنری در قرآن» به قلم محمدعلی عابدی و مجمل و مختصر به نام «آفرینش هنری در قرآن» به وسیله محمد مهدی فولادوند به فارسی ترجمه شده است.
۵۳. قصص، آیات ۳ الی ۵
۵۴. مریم، آیات ۱۶ به بعد.
۵۵. نمل، آیات ۱۷ به بعد.
۵۶. بقره، آیات ۱۲۷ الی ۱۲۹
۵۷. کهف، آیات ۶۰ به بعد.
۵۸. ن والقلم، آیات ۱۷ به بعد.
۵۹. نمل، آیات ۴۲ الی ۴۴
۶۰. مریم، آیه ۱۹
۶۱. نقل از آفرینش هنری در قرآن، ص ۱۵۹ الی ۱۶۱
۶۲. همان، ص ۴۴
۶۳. ر.ک: همان، ص ۱۶۲ الی ۱۶۵
۶۴. هنر در قلمرو مکتب، ص ۱۶۵
۶۵. همان، ص ۱۶۴